

فوق، دولت ساختار (و نه نهادهی انسانی) است و آن هم برای بستن پای شهروند به عقل کلامی افلاطونی-ارسطویی سنتی ها و احیاء گراها، یا با خوف و رجاء (به جای تذبذب و انداز) توسط نقره فامان بنیاد گراها.

برخلاف مفاد قانون اساسی مورد نظر سنتی ها، احیاء گرها و بنیاد گراها، روشنفکران متدین قرارداد ملی (قانون اساسی) مدرن را قراردادی مصالحه گرا بین شهروندان می دانند. به علاوه، این قرارداد توافقی است برای تعیین حدود وظائف محدود حکمرایان جهت دآوری مسئولانه بین شهروندان و نه فرمانروایی آن ها. درج مطالبی چون حق آزادی در بیان، اجتماعات، اعتراض، تشکیل حزب و امثال آن ها برای تقویت جامعه مدنی در مقابل خطر زیاده روی حکومت هاست. در واقع جامعه مدنی «بنیان مرصوص» است برای جلوگیری از تهاجم غول بی شاخ و دم (Leviathan) دولت. با این تعبیر، کارویژه دولت با کارویژه مسجد و اقتدار مرجعیت افتائی (Authority) روحانیون فرق می کند. کارویژه مسجد و مرجعیت (کارآمدی و مقبولیت اخلاقی) روحانیون رسیدن به راسخیت علمی است، جهت زدودن «زغ» از قلب مومنان برای رسیدن به شهود حاکمیت الهی، با فهم تمایز محکمت از متشابهات قرآنی. در مقابل، کارویژه دولت رسیدن به مرجعیت (کارآمدی و مقبولیت دموکراتیک) برای محقق کردن حاکمیت شهروندان است.

برخلاف ادعای فعالان سیاسی بنیادگرا و سکیولاریست، متدینان روشنفکر تحقق حاکمیت الهی را نیازمند نه نهاد دولت می بینند و نه زور نظامی، بلکه فهم حاکمیت الهی نیازمند قبول خلقت و مجاهده برای رسیدن به شهود است. پس توجه شود که اگر حزب متدینان روشنفکر در نوشتن قانون اساسی مدنی نقش داشته باشند، آن ها نیز هدفشان تضمین حاکمیت انسانی و حقوق شهروندی خواهد بود. اما علاوه بر صرف حقوق مصرح در قانون، آنان کرامت انسانی نیز را نیز برجسته می کنند. چنان که گفته شد، در جهت تحقق کرامت انسانی، آنگاه به حکم دین، خانه و محل های متبرک «بست» اعلان خواهد شد.

موضوع کرامت انسانی و تأمین بست نشینی نشان از خشونت گریزی و نفی اولویت مجازات نسبت به عفو و رحمانیت است. منظور این است که اگر کسی جرمی انجام دهد و به خانه شخصی و یا مکان متبرکی پناه برد، کرامت او و عظمت عفو و

رحمانیت ايجاب می کند تا نتوان اصلی را در قانون اساسی تعبیه کرد که به قاضی اجازه ورود قهری به خانه را بدهد. کرامت انسانی حتی خود انسان را برای تصویب مصوبه ای برای این موافقت مجاز نمی دارد. گویا فقط به اقتضای سلم و صلح است که می توان وارد خانه شخصی و یا مکان متبرک شد و نه برای دستگیری و هر عمل قاهرانه. خانه و مکان متبرک مکان سلم است و نه قاهریت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ». این برداشت در حصن خانه را روشنفکران متدین به داستان سمره بن جندب مستند می کنند. داستان از این قرار است: سمره ابن جندب درخت خرمايي در باغستان مردی از انصار داشت. خانه انصاری در ابتدای باغ بود و سمره هرگاه می خواست وارد باغ شود، بدون اجازه کنار درخت خرمايش می رفت. انصاری تقاضا کرد هر وقت میل داری داخل شوی اجازه بگیر. سمره به حرف او ترتیب اثری نداد و بدون اجازه وارد می گردید. انصاری شکایت به حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) برد و جریان را عرض کرد. ایشان از پی سمره فرستادند. او را از شکایت انصاری آگاه و دستور دادند هر وقت می خواهی داخل شوی اذن بگیر. سمره امتناع ورزید. آن جناب فرمود در این صورت پس بفروش. با قیمت زیادی تقاضای فروش کردند اما او راضی نمی شد. همین طور مرتب قیمت را بالا می بردند و نمی پذیرفت تا اینکه فرمودند در مقابل این درخت درختی در بهشت برایت ضامن می شوم. از واگذار کردن درخت ابا

انسان مقدس است و نه نهاد. نهاد اگر در خدمت حاکمیت انسانی باشد، به اقتضای خدمتگزاریش به شهروند ارزش پیدا می کند. ثانیاً، نهاد دولت بر ساخته ای ناشی از قرارداد ملت است. حاکمیت ملت عامل شکل گیری جامعه سیاسی است و نه تمایلات حیوانی برای جهان گشایی و قاپ زنی خارجی و یا سلطه مشرکانه چوپان بر گله و فرمانروا بر فرمانبردار داخل.

کرد. فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) للانصاری: اذهب فاقطعها و ارم بها اليه فانه لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام. پیغمبر فرمود برو درخت را بکن و بینداز پیشش؛ در اسلام زیان نیست و زیان رساندن هم وجود ندارد.

اگر این روایت روشنفکران متدین در خصوص کرامت انسانی و حصن حصین خانه پذیرفته شود، آنگاه دینداری مجهز به حکمتی رندانه یا مقتضی اندیشانه می شود که حقوق بشر در آن برجسته می نماید. این روایت روشنفکران متدین مورد قبول نویسندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی نیست. این در حالی است که گاه دو دسته از ملزومات نگاه لیبرالی (امکان ورود به خانه با اجازه قاضی) و توتالیتیر (دوب شدگی تبعه در جمع به وجهی که نه در بیرون در کنف حمایت قوانین حقوق بشری است و نه در خلوت) مطلوب شمرده می شود.

اگر روایت روشنفکران متدین پذیرفته شود، آنگاه نه تنها کاربرد مفهوم چوپان و گله برای رابطه بین شهریار و شهروند نفی می شود، بلکه مفاهیم «رعیت» و «تبعه» را نیز توهینی به اندیشگی و کرامت به فردیت رسیده محسوب خواهد گشت. با تعبیر مدرن، نگاه سنتی فردی چون فردوسی بزرگوار به ایران نیز به دو لحاظ زیر سؤال می رود: اول اینکه در این فضای زیستاری «چو ایرانی نباشد ایران مباد» (تقدم منطقی و تاریخی شهروند بر ملت) برجستگی می یابد، نه آن طوری که فردوسی می گفت: «چو ایران نباشد تن من مباد» (تقدم ملت و نه دولت بر شهروند).

انسان مقدس است و نه نهاد. نهاد اگر در خدمت حاکمیت انسانی باشد، به اقتضای خدمتگزاریش به شهروند ارزش پیدا می کند. ثانیاً، نهاد دولت بر ساخته ای ناشی از قرارداد ملت است. حاکمیت ملت عامل شکل گیری جامعه سیاسی است و نه تمایلات حیوانی برای جهان گشایی و قاپ زنی خارجی و یا سلطه مشرکانه چوپان بر گله و فرمانروا بر فرمانبردار داخل.

مشاهده می فرمائید که فضای متنی (هم پنداری یا انفسی و هم روزگاری یا آفاقی) ما نیازمند تغییری اساسی برای فرا رفتن از فضائی است که با انقلاب اجتماعی بسیج کردن توده ها به صورت رویاگرایانه درست می شود. به عکس راه حلی مدبرانه است که به قول نخبگان مسلمان به «نفی سبیل» می انجامد. نفی سبیل فقط خارجی نیست، بلکه داخلی هم هست. مفاهیم رعیت (که به اعتبار ارباب